

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه صد و دهم؛ ۱۴۰۳/۰۲/۲۳ فقه العروة الوثقی استاد علی دوست

گفتگوی ما در مسئله ۱۸ بود (تقلید از مفضل با وجود افضل). برخی نکات در قالب سؤال مطرح شده و اگر ما مطرح می‌کنیم حتماً با عنایت است.

پرسش

۱- دیروز شبهه‌ای شد، عبارتی از مرحوم آقای آملی خوانده شد و من شک داشتم که ایشان آقا شیخ محمد تقی آملی یا آقا شیخ هاشم آملی پدر این آقایان لاریجانی‌هاست؛ ایشان همین آقا شیخ هاشم آملی است. من حاشیه‌ای آقا شیخ محمد تقی آملی بر عروه‌هایی که ما داریم ندیدم، گرچه ایشان شرح عروه دارد و ما مکرر به آن مراجعه کردیم.

۲- یکی از آقایان پرسیدند، اگر بنا شد افضل و مفضل، تقلید از هر کدام در مسائلی که فتوایشان یکسان است درست باشد، فرض کنید هم افضل خمس هبه را لازم می‌داند و هم مفضل، شما هم که بین تقلید از افضل و مفضل مخیر هستید. حالا تقلید کردید به خصوص انگیزه دارید در مسئله خمس از مفضل تقلید کنید، بعد خواستید خمس را بپردازید، آیا مخیر هستید خمس را به هر کدام خواستید بدهید، یا اینکه پرداخت خمس غیر از حساب کردن است. چون افضل می‌گوید هبه خمس دارد، مفضل هم می‌گوید هبه خمس دارد، پس شما باید خمس را حساب کنید، آیا می‌شود به هر کدام داد؟

در اینجا باید ببینید افضل نظرش چیست؟ اگر افضل نظرش این است که پس از محاسبه خمس باید آن را به اعلم بدهید، نمی‌توانید به مفضل بدهید. پس حساب کردنتان اختیاری است، اما دادن آن یک فرایند دیگری است. به همین خاطر اگر اعلم گفت که باید خمس را به اعلم داد که اکثریت این نظر را دارند، در اینجا نمی‌توانید به مفضل بپردازید. و اگر اعلم بگوید هم می‌شود به افضل داد و هم به مفضل، مفضل هم می‌گوید هم می‌شود به افضل داد و هم به مفضل. در واقع اینکه اینها در دو مسئله اشتراک دارند: ۱- اینکه هبه خمس دارد. ۲- اینکه می‌توان خمس را هم به افضل داد و هم به مفضل. پس دادن خمس غیر از حساب کردن خمس است.

۳- اگر در توافق افضل و مفضل شما مختارید از هر کدام تقلید کنید که برخی قائل بودند و البته صاحب عروه نپذیرفت، یکی از آقایان این مثال را زد، فرض کنید اگر دو روایت داریم هر دو می‌گوید نماز جمعه در روز جمعه واجب است یک روایت ضعیف است و یک روایت قوی و معتبر است؛ آیا مجتهد می‌تواند بگوید چون مضمون این دو یکسان است من استناداً به روایت ضعیف فتوا می‌دهم. یا مثلاً قاضی دو تا شاهد نزد او شهادت دادند، یک شاهد شرایط را دارد و یک شاهد دیگر شرایط را ندارد ولی خوشبختانه آن شاهدها چه معتبر و چه غیر معتبر، یک مطلب را می‌گویند. دو تا عادل می‌گویند زید بدهکار است و دو تا غیر عادل نیز می‌گویند زید بدهکار است. آیا قاضی می‌توان حکم قضایی، به شهادت دو غیر عادل استناد کند و بگوید تفاوتی نمی‌کند و شهادت هم طریقیست دارد. شهادت درست است که اماره قانونی است اما طریقیست دارد، لذا اگر قاضی از طریق غیر شاهد هم بفهمد یا بفهمد شاهدها دروغ می‌گویند و ارزش ندارد، یعنی یک نوع طریقیست برای بینة است، آیا می‌تواند

استناد کند؟ سؤال این بود آیا می‌شود وقتی دو طریق معتبر و غیر معتبر داریم به غیر معتبر تمسک کنیم؟ اگر بگویید خیر، پس در افضل و مفضل هم نباید به مفضل تمسک شود. این سؤال را سید صاحب عروه نباید جواب دهد چون ایشان گفت استناد به مفضل درست نیست، اما آنهایی که می‌گویند استناد در وقتی که هر دو موافق هم هستند درست است باید پاسخ دهند. خود ما هم باید جواب دهیم، شما آرام‌آرام نظر ما را متوجه می‌شوید و از قبل هم می‌دانستید که ما برای تقلید موضوعیت قائل نیستیم. اگر تقلید موضوعیت ندارد، شما در تقلید می‌گویید از هر کدام که می‌خواهید یا اصلاً نمی‌خواهد استناد کنید، پس در فتوا و قضاوت هم این حرف را بزنید. این علی ذکر منکم باشد تا من مقداری بحث را جلو ببرم، وقتی خواستم اظهار نظر کنم به این هم می‌رسیم و شاید فردا رسیدیم.

ادامه درس (تعلیقات)

یکی از تعلیقه‌ها که مفصل است و من به جهت برخی از نکات، به آن عنایت دارم محضر شما بیان کنم، این آخرین تعلیقه است. تعلیقه آقای خوئی بر مسئله است. ایشان می‌فرماید، نظر من نظر صاحب عروه نیست، ایشان فرمودند الاحوط عدم تقلید المفضل، حتی در جایی که افضل و مفضل متحد النظرنند. آقای خوئی می‌فرماید، نه، اگر متحد النظرنند مگر ما حتماً در اعمالمان استناد لازم داریم؟! شما چه تقلید بکنید چه نکنید، چه از افضل چه از مفضل هیچ ثمره عملی ندارد و شما کاری که باید بکنید، انجام می‌دهید. لذا نظر ایشان است که اصلاً استناد لازم نیست و فرمایش صاحب عروه درست نیست. اما کاری که باعث شد من از آقای خوئی استفاده کنم این تکه نبود، زیرا این تکه را بسیاری مانند آقای حکیم هم دارند، آنچه باعث شد این حاشیه طولانی نیم‌صفحه‌ای را بیاورم این نکته‌ای بود که الان بیان می‌کنم:

ایشان می‌فرماید ما می‌گوییم استناد لازم نیست و وقتی اعلم و غیر اعلم متحد النظرنند. اصلاً در جایی که متحد النظرنند تقلید لازم نیست. اما اگر کسی مانند صاحب عروه گفت استناد لازم است (به همین خاطر می‌گوید باید به افضل استناد دهد و به مفضل نمی‌تواند استناد دهد) آیا استناد به واحد معین لازم است مانند صاحب عروه که می‌گوید استناد لازم است آن هم به افضل یعنی واحد معین، حالا ممکن است کسی بگوید چون متحد النظر هستند، استناد یا به افضل یا به مفضل باید باشد. یا بگوییم به طبیعی ملغی عنه الخصوصية کفایت می‌کند. در همین مثالی که یکی افضل است و دیگری مفضل، یک جامعی بین آنها پیدا کنید. جامع این است که هر دو فقیه‌اند و این مفروض است و هر دو مجتهد است، بگوییم به جامع ملغی عنه الخصوصية استناد دهد کافی است. یعنی اگر بگوییم شما که سه تسبیحات می‌گویید با استناد به افضل (مثلاً زید) می‌گویید یا با استناد به مفضل (مثلاً عمرو) می‌گویید؟ جواب بدهد من به خصوصیت استناد نمی‌دهم، من به جامع اینها استناد می‌کنم. مگر استناد به جامع اینها تقلید درست است؟ می‌گوید فقیه عادل. حالا یا در قالب زید یا در قالب عمرو.

گزینه دیگر این است که استناد به مجموع این دو می‌باشد. یعنی زید و عمرو نه جامع این دو، مجموعه به نحو عام مجموعی بگوییم استناد کفایت می‌کند.

پس به واحد معین، به طبیعی ملغی عنه الخصوصية، به هر دو به نحو عام مجموعی، به هر دو به نحو عام استغراقی یعنی بگوییم این آقا و این آقا. آقای خوئی می‌فرماید ما که گفتیم استناد لازم نیست

و این را باز تکرار می‌کنیم که استناد لازم نیست؛ اما اگر بخواهد از گزینه‌های مذکور استفاده کند به نحو عام مجموعی معنا ندارد، زیرا فرض آن است که هر یک از اینها به صورت جداگانه حجت‌اند؛ درست است یکی افضل و دیگری مفضول است، ولی چون متحد‌النظرند فرض کردیم هر دو حجت کامل‌اند، اگر هر دو حجت کامل‌اند یعنی چه؟ این و این. این مانند این است که در یک مسئله دو روایت معتبر داریم که هر کدام برای استناد به فتوا کافی است. اگر بخواهید به هر دو استناد کنید از باب اینکه بخواهید بگویید هر دوی اینها باید ضمیمه یکدیگر شوند وجهی ندارد. بلکه به نحو عام استغراقی درست است یعنی بگویید مستند من این به صورت جداگانه است و دومی نیز مستند من به صورت جدا می‌باشد.

و للسید المحقق الخوئی بیان لا یخلو نقله و نقده من الفائدة: (نقل و نقدهش "اگر نقد را به معنای فارسی بگیرد یعنی اشکال گرفتن و اگر به معنای عربی بگیرد یعنی تحلیل و بررسی که هر شامل اشکال گرفتن می‌شود و هم بررسی " خالی از فایده نیست)

قال - قدس سره - بعد تصریح بان المجتهدین المتعددين اذا اتفقوا فی الاجتهاد لم یقم ایّ دلیل علی ان العامی یجب ان یستند الی فتاواهم فی مقام العمل (لم یقم ایّ دلیل برای اینکه عامی باید استناد کند به فتوای ایشان در مقام عمل. ایشان می‌گویند اصلاً اینجا تقلید لازم نیست. این طور معنا نکنید که استناد لازم نیست و به هر کدام خواست استناد کند! ایشان حرفی را می‌زنند که ما بعداً خواهیم گفت. ایشان می‌خواهد بگوید ما اصلاً تقلید نمی‌خواهیم. حالا یک آدمی است که مثلاً می‌گوید من از این دو نفر "اعلم و غیر اعلم" خوشم نمی‌آید، ولی به حرف آنها عمل می‌کند سه بار تسبیحات می‌گوید، جلسه استراحت را عمل می‌کند و خمس هبه را می‌پردازد ولی غرهم می‌زند و این برای زمانی است که متفق در اجتهادند. بلکه اگر سه نفر باشند و یک نفر از آنها چیز دیگری بگوید همه چیز به هم می‌خورد و این برای زمانی است که همه یک چیز بگویند. ایشان می‌گویند دلیل نداریم تا بر عامی واجب باشد که به فتوای ایشان در مقام عمل استناد کند، مانند اکثر مردم که بسیاری از کارهای دینی خود را درست انجام می‌دهند اما تقلید هم نمی‌کنند) تساوا فی الفضیلة ام اختلفوا - :

«انا لو قلنا بوجوب الاستناد (ولی اگر قلنا بوجوب الاستناد، پس این "لو" امتناعیه است، یعنی ما که نمی‌گوییم ولی اگر گفتیم) فهل الواجب ان یستند الی خصوص فتوی احدثهم المعین (آیا واجب است به یک فرد معین استناد کند که صاحب عروه آن را می‌گوید؟ جالب است بدانید ممکن است کسی بگوید استناد لازم است و به معین هم لازم است، اما شما در معین بین افضل و مفضول مختار هستید که یکی از این دو را انتخاب نمایید؛ این فرض جزو معین است، اگر یک نفر گفت باید استناد به معین کنی ولی دوست داری به زید استناد کن که اعلم است یا به عمرو ولی باید استناد کنی، این خودش دو رقم شد ولی در یک فرض مطرح می‌شود)

او یکفی الاستناد الی الجامع (طبیعی) او المجموع (به نحو عام مجموعی یا به نحو عام استغراقی؛ لذا این خودش دو رقم که من این کار را نکردم خود آقای خوئی این کار را در ادامه کرده‌اند.)؟

الصحيح أن الاستناد الی فتوی ایّ واحد من المجتهدین المتفقین فی الاجتهاد یجزی فی مقام الامثال (آقای خوئی می‌فرماید گزینه اول درست است، البته اینکه می‌فرماید این گزینه درست است نه اینکه فقط این صحیح باشد، زیرا برخی دیگر از گزینه‌ها را بعداً می‌پذیرد. می‌گوید این گزینه صحیح حتی اگر

احدهمای معین غیر افضل باشد، چون بالآخره مجتهد و فقیه است و عامی مانند کارگر، راننده و طلبه سطح نیست.) و ذلك لشمول أدلة الحجية لفتوى كل واحد منهم في محل الكلام و «سره» أن الحجية نظير غيرها من الاحكام الوضعية او التکلیفیه قد جعلت لطبیعی الدلیل و هو قابل الصدق علی الواحد و الكثير اذا فموضوع الحجية في المقام إنما هو طبیعی فتوى العالم او الفقیه و هو قابل الانطباق علی فتوى كل من المجتهدين (و لو اینکه اختلاف رتبه داشته باشند، فقط کافی است مجتهد عادل باشد که طرف می تواند عمل کند) و بهذا تتصف كل واحدة من الفتاوى المتفقه بالمنجزيه و المعذرية، و يسوغ للمكلف أن يستند الى فتوى هذا بخصوصها و الى فتوى ذلك كذلك.

كما أن له أن يستند الى الطبيعي الملغى عنه الخصوصية و المشخصات و الكثرات و المميزات لانه الموضوع للحجيه كما هو الحال في بقية الحجج المتفقه في المضمون (می تواند به طبیعی "کلی طبیعی"، جامع بين دو نفر یا سه و... این هم می تواند، همچنان که در بقیه حجج این گونه است مثلاً اگر در قضا چهار گروه دونفره عادل نزد قاضی آمدند و همه هم یک چیز گفتند، قاضی می تواند به در حکمش به مثلاً زید و عمرو استناد کند گرچه دیگران هم بودند و آنها را نکوید، یعنی چطور در سایر حجج می-تواند اینجا هم می تواند و البته این صورت، صورت، صورتی بود که نیاز به نام بردن و مشخص کردن نبود و صرفاً با استناد به شهادت شهود بگوید).

و بهذا يظهر أن الاستناد الى مجموع الفتاوى غير صحيح (استناد به مجموعه فتاوا را قبول نمی کند زیرا هر کدام مستقلاً حجت است، اگر هر کدام مستقلاً حجت است، شما مجموع را برای چه کنار هم قرار می دهید؟! اثری ندارد) لان المجموع بما هو مجموع اعني اعتبار ضم كل واحدة منها الى الاخرى في مقام الاستناد ينافي حجية كل من الفتاوى في نفسها لما ذكرناه من أن كل واحدة من الفتاوى حجة على استقلالها، فلا معنى لانضمام بعضها الى بعضها الآخر في مقام الاستناد. و اما الاستناد الى المجموع لا بما هو كذلك؛ بل بمعنى الجميع و هو المعبر عنه بالعموم الاستغراقی فلا يرد عليه المحذور المتقدم الا انه لغو... (این هم درست اما لغو است و یک موردش کافی است.)».

ممکن است ما در اصل بحث با ایشان موافق باشیم، اما اگر من بخواهم اشکالی به مطلب ایشان بگیرم این است که موضوع حجیت در مقام، طبیعی فتوای عالم یا فقیه است "و هو قابل الانطباق علی فتوی کل من المجتهدين" یعنی اعلم و غیر اعلم. این مطلب را ایشان اولین بار نیست که می-فرماید؛ زیرا در یک یا دو مسئله قبل ایشان این مطلب را فرمود. ولی من متوجه نمی شوم، اگر بنا شد تقلید از اعلم لازم باشد و شما هم قبول دارید، آن ادله و آن مطلقات تخصیص می خورد. به عبارت دیگر ما از آقای خوئی سؤال می کنیم که شما تقلید از اعلم را قبول دارید یا نه؟ می فرماید بله در مسئله ۱۲ گفتم. با دلیل قبول دارید یا بدون دلیل؟ با دلیل می گوئیم. یکی از ادله بنای عقلا است. بنای عقلا می گوید از اعلم نه از غیر اعلم، می گوئیم اگر بنای عقلا است آیا بنای عقلا نمی تواند مخصص اطلاعات باشد؟ اطلاعات مانند "فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یا "من کان من الفقها... " گرچه این روایت ربطی به وجوب تقلید ندارد، چون می گوید فللعوام و نمی گوید علی العوام. ادله تقلید هر چه هست تخصیص می خورد، پس چگونه ایشان می فرماید اطلاق دارد؟! ادله همین طور که به ادله لفظی مقید می شود به ادله لبی هم مقید می شود. تازه ادله لبی نمی گذارد دلیل مطلق باشد، نه اینکه مطلق زاییده شود و بعد از ۱۰۰ سال امام بعدی بیاید آن را تخصیص بزند یا مثلاً آیه اوفوا بالعقود بیاد و بعد از مثلاً ۵۰ سال گفته شود الا شرطاً او عقداض احلّ حراماً أو حرم حلالاً.

مخصصات و مقیدات لبی مانند ادراک عقل و بنای عقلا از اول دلیل را ناقض الخلقه متولد می‌کنند؛ لذا تقید است نه تقييد. تخصص است نه تخصیص.

پس اینکه می‌گویند: و ذلك لشمول أدلة الحجية لفتوى كل واحد منهم (ادله حجیت فتوای همه مجتهدین اعم از اعلم و غیر اعلم را می‌گیرد) فی محل الكلام و «سره» أن الحجية نظير غيرها من الاحكام الوضعية او التکلیفیه و قد جعلت لطبيعي الدليل و هو قابل الصدق على الواحد و الكثير اذا فموضوع الحجية فی المقام إنما هو طبيعي فتوى العالم او الفقيه و هو قابل الانطباق على فتوى كل من المجتهدين (ولو تفاوت رتبه داشته باشند که محل بحث است). همه اینها به هم می‌ریزد، نه اطلاق است و نه عامی.

البته یک وقت نگویید، بنای عقلا بعداً پیدا شده است، زیرا بنای عقلا با ذات انسان همراه بوده است یعنی در یک زمانی عقلا با وجود افضل آن هم در مسائل مهم، به مفضل مراجعه نمی‌کنند. شما خودتان اگر جراحی بسیار مهم باشد و پول آن را هم داشته باشید (اینکه پول نداشته باشید از محل کلام خارج است). آیا سراغ مفضل می‌روید؟! تازه اینها یک چیز دیگری هم می‌گفتند که دوران امر بین تعیین و تخییر می‌شود، و اینها قائل بودند که در دوران امر بین تعیین و تخییر باید اصل تعیین و اصل اشتغال جاری شود. اگر این‌طور باشد این فتوا کجا شامل مفضل می‌شود؟! ما با آقای خوئی در برابند کار موافقیم اما در فرایند و مسیر اختلاف داریم که عرض خواهم کرد.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين